

ماهیت و غایت درد و رنج در شرح تعرف و کشف المحجوب

زهره تمیم‌داری*
زینب اسلامی**

چکیده:

شرح تعرف مستملی بخاری و کشف المحجوب هجویری، از ارجمندترین متون صوفیانه فارسی‌اند که از لحاظ تقدّم زمانی نیز در میان متون دیگر متمایز بوده‌اند و در حوزه عرفان خراسان جای می‌گیرند. نگارندگان این پژوهش، ماهیت و غایت درد و رنج را در نظام اندیشگی مستملی و هجویری در چهار ساحت معنائشناسی، وجودشناسی، غایت‌شناسی و شأن اخلاقی بررسی کرده‌اند. این بررسی‌ها نشان می‌دهد که در زمینه مطالعات عرفانی، بسیاری از تعاریف معمول که در حیطه عالم محسوس ارائه می‌شود، به چالش کشیده می‌شود و معنا و وجهی دیگر می‌یابد، چنان‌که در این زمینه، درد و رنج از ملزومات سلوک و نیز از نتایج زیستن در دنیا شمرده می‌شود و رنج‌های عرفانی که حاصل بلاهای عظیم راه عشق و معرفت است، مبارک دانسته می‌شود؛ بنابراین دو عارف مورد بحث، ضمن تفاوت‌هایی که در برخی رویکردهای جزئی با یکدیگر دارند، هر دو عرفانی معرفت‌اندیشی‌اند که به جای نجات صرف از رنج، به تهذیب یافتگی و زرگستگی عارف ثابت‌قدم می‌اندیشند.

کلیدواژه‌ها:

شرح تعرف، کشف المحجوب، عرفان، درد و رنج.

* دانشجوی دکترای ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور / Zo.tamimdari@gmail.com

** دانشجوی دکترای فلسفه معاصر دانشگاه تهران / zb.eslami@gmail.com

«هر بلا که در کونین کسی بدو خندد، او نیز بدان مبتلا گردد، مگر بلای این طایفه که هر که بر ایشان خندد، هرگز مزه نعمت ایشان را نیابد.» (شرح التعرف لمذهب التصوف، ۱۹۷/۶)

مقدمه

مصائبی چون جنگ‌های جهانی، تخریب محیط زیست و بحران‌های فردی و اجتماعی، به انسان معاصر نشان داد که دست یازیدن به اومانیسم، عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی، دنیاگرایی و انسان‌گرایی محض و در یک کلمه «مدرنیسم»، راه نهایی رستگاری و نجات از رنج‌ها نتواند بود.

در این باره، واکاوی گنجینه‌های عظیم عرفانی و اسلامی و به کار گرفتن عناصر جهان معنوی عرفانی پیشین، می‌تواند به عنوان یکی از راه‌های کارآمد تقلیل رنج به کار گرفته شود. در این میان، عده‌ای از اندیشمندان، بازگشت به سنت‌های پیشین انسانی را یگانه راه رهایی از بحران‌های ناشی از مدرنیسم و پست‌مدرنیسم می‌دانند؛ و بر ضرورت تطبیق زمان حال با سنت‌های مقدس تأکید می‌ورزند. (ز.ک: در جست‌وجوی امر قدسی، صص ۲۹۷-۳۱۹؛ نیز «هنر قدسی در فرهنگ ایران»، صص ۱۳۱-۱۴۴)

دو کتاب عرفانی شرح‌التعرف لمذهب التصوف و کشف‌المحجوب از اعظام کتب صوفیه‌اند که به زبان پارسی نگاشته شده‌اند و در حیطه عرفان خراسان جای گرفته‌اند. شرح‌تعارف به قلم خواجه امام زاهد فقیه و متکلم، محمد بن عبدالله مستملی بخاری در شرح و تفسیر کتاب‌التعرف لمذهب التصوف ابوبکر ابی اسحاق کلابادی بخاری (متوفی ۳۸۵ ق) نگاشته شده است. مستملی در شرح متن کلابادی، نهایت دقت و امانت را به کار بسته است. سمعانی درباره مستملی با استناد به مأخذی که در الانساب می‌گوید که وی اهل فقه و حدیث بوده و در اصول فقه، تمایل به مذهب متکلمان داشته و در کتاب شرح‌تعارف خود، برخی بدعت‌ها ذکر کرده که باید از آنها بر حذر بود. «گر بر اساس قول سمعانی، تاریخ وفات مستملی بخاری را ۴۳۴ هجری بدانیم، می‌توانیم او را هم‌عصر عارفانی چون خواجه عبدالله انصاری و ابوسعید ابی‌الخیر به حساب آوریم و با توجه به حوزه جغرافیایی و نوع رویکردهای وی، او را همچون عارفان یادشده از عارفان مکتب خراسان بدانیم. (شرح‌التعرف، مقدمه، ص ۷) این تألیف ارزشمند، به اهتمام آقای محمد روشن تصحیح و تحشیه شده و در سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۶ به همراه یک جلد تعلیقات به چاپ رسیده است. کتاب

التعرف حاوی حدود هفتاد باب (به علت گونه‌گونی نسخه‌ها در باب‌بندی) است که در آن به نکته‌های باریک شریعت و طریقت پرداخته شده است. ظاهراً کلابادی، خود نخستین کسی است که بر کتاب موجز خویش شرح نوشته و آن را حسن التصوف نامیده است. بر این کتاب، شرح‌های دیگری به زبان عربی نوشته شده که شرح فارسی آن یعنی اثر مستملی بخاری، نورالمریدین و فضیحة المدعین نیز خوانده شده است. شرح تعرف در جنب شأنی که در ادبیات عرفانی و کلامی دارد، متضمن فواید زبانی فراوانی نیز می‌باشد، و زبان آن، که به سده‌های چهارم و پنجم و حوزه ماوراءالنهر تعلق دارد، اصیل و سرشار از عناصری است که از جهت فقه اللغة دارای اهمیت است.^۲

کتاب کشف المحجوب، تألیف ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری (متوفی ۴۶۵ ق) است که از معتبرترین و منسجم‌ترین کتاب‌های صوفیه است که بعد از شرح تعرف، آن را نخستین کتاب تصوف به زبان پارسی دانسته‌اند. هجویری نیز همچون مستملی به علوم متداول عصر خود، خاصه قرآن، حدیث، تفسیر و کلام تسلط یافته بود. وی، صوفی رسمی و خانقاهی نبود و بنا بر گفته خود، از آلات اهل رسم کمتر چیزی با خود داشت، اما از آنجا که به بلاد مختلف اسلام چون سرخس و مرو و نیشابور و دمشق و لاهور سفر کرده بود، وی را در رسته صوفیان سیح به شمار آورده‌اند. (کشف المحجوب، مقدمه، ص ۱۷). کتابی است در شرح اصطلاحات و اقوال و احوال مشایخ تصوف و با همان زمینه و داعیه کتاب‌هایی چون اللمع، طبقات الصوفیه و رساله قشیریه. این کتاب با عرضه اطلاعات تازه‌ای از تصوف، تصوف خراسان و تاریخ صوفیه و برخورداری از رنگ و چاشنی ذوق و فکر مؤلف، برای محقق امروزی دستاوردهای بسیاری به همراه دارد. گرچه میان کشف المحجوب و کتاب‌های پیشین وی اشتراکاتی وجود دارد، هیچ گونه قرینه‌ای نمی‌توان یافت که تعرف و شرح فارسی از منابع کار هجویری باشد. (کشف المحجوب، مقدمه، ص بیست و نه).

پیش از پرداختن به مسئله درد و رنج در این دو اثر باید گفت که چهار مسئله اساسی در حوزه روان‌شناسی و فلسفی درد و رنج وجود دارد که توجه به آنها، به ایضاح مفهوم و مصادیق درد و رنج کمک فراوانی خواهد کرد. نخستین مسئله، ماهیت درد و رنج است. اینکه اساساً در این متون عرفانی، به چه چیزی درد و رنج گفته می‌شود و نوع ارتباط آن با سختی، بیماری و اندوه و زیستن در دنیا، به تبیین ماهیت آن کمک فراوانی خواهد کرد.

دومین مسئله، علت یا علل درد و رنج است. اینکه چه علل و عواملی موجب ابتلای نوع بشر یا فردی از افراد بشر و یا طبقه‌ی خاص همچون سالکان صوفیه به درد و رنج می‌گردد، از پیچیده‌ترین مباحث در حوزه درد و رنج است. سومین مسئله، آثار و نتایج مثبت و منفی درد و رنج و چهارمین آن این است که انسان در مواجهه با پدیده درد و رنج در زندگی خویش و دیگران، چه رویکرد اخلاقی‌ای باید اتخاذ کند. ناگفته نماند که در باب مقوله درد و رنج، در شعر معاصر، مثنوی مولانا و در آثار فیلسوفانی چون کیرکگور و کارل یاسپرس، پژوهش‌های ارزشمندی صورت گرفته، اما در متون متشور عرفانی تاکنون، هیچ پژوهشی صورت نگرفته است و این تحقیق می‌تواند نخستین گام نخستین در جهت بررسی این متون، با این دیدگاه باشد.

۱. ماهیت‌شناسی درد و رنج

یکی از مهم‌ترین نکاتی که در مواجهه با مفاهیم انتزاعی روی می‌نماید، ارائه تعریف ماهیت‌شناسانه از آن مفاهیم است. در کتاب‌های مورد بحث از درد و رنج، در حوزه مترادفات و واژگانی چون بلا، بلیه، مصیبت، اندوه، محنت، وحشت و پریشانی یاد می‌شود و در خلال بحث‌های خداشناسی و هستی‌شناسی، به ماهیت و چیستی رنج‌ها و بلاها پرداخته می‌شود.

در کتاب شرح تعرف آمده است: «بلا نیست مگر سلب مراد و بلایی که دل کشد، کوه و زمین و آسمان نمی‌تواند تحمل کند.» (شرح‌التعرف، ۳/ ۱۲۲۷ و ۱۲۳۶) نویسنده بر آن است که خداوند برای دشمنان خویش مرادها را در کنار می‌نهد تا با مراد بیارامند و وی را فراموش کنند و به دوستان خویش رنج می‌رساند و مرادها را از آنان می‌ستاند تا جز با حق با هیچ چیز نیارامند. (همان، ۳/ ۱۲۴۷)

هجویری پس از آنکه آسایش در این دنیا را در قالب غنا تعریف می‌کند، اذعان می‌دارد که این مسرت‌ها و رستن‌ها و آرام یافتن‌ها، محدث و در معرض تغییر است و باعث رنج و تحسّر می‌شود. «و غنای خلق، منال معیشتی و یا وجود مسرتی یا رستن از آفتی، و یا آرام به مشاهدتی، و این جمله محدث و متغیّر بود و مایه طلب و تحسّر و موضوع عجز و تذلل.» (کشف‌المحجوب، ص ۳۲)

بنا بر آنچه از منظومه عرفانی وی برمی‌آید، همه شادمانی‌های این جهان مقرون آفتی و

برخاسته از غفلت، ماندگاری آن اندک و اندوه آن عظیم است.

نیز در دید نویسنده شرح تعرف، طلب دنیا که «دشمن خدا» و «جوار شیطان» است، چیزی جز دچار شدن به دردها و سختی‌های متعدد و پی در پی ندارد و راحت و شادی آن، که چیزی است مترادف با لذت و طعام و شراب و زن و فرزند، زودگذر و همچون سایه، مجازی و تاریک است. (شرح‌التعرف، ۱/ ۱۹۲ و ۳/ ۱۰۶۰) مستملی بر آن است هر چه با او صحبت کنی از خلق، لذتش به الم آن نیرزد و هر راحتی که از خلق برداری، در میان دو بلاست: محبت طلب کردن آن چیز و بلای از او جدا گشتن (همان، ۱/ ۱۷۱).

هجویری در تأیید این سخن که «درویش دون حق به هیچ چیز آرام نیابد؛ از آنچه جز وی مراد و کامشان نباشد...» می‌آورد: «و این معنی آن است که آن پیر گفت: رضی الله عنه - که: اندوه ما ابدی است نه هرگز همت ما مقصود را بیابد و نه کلیت ما نیست گردد اندر دنیا و آخرت.» (کشف‌المحجوب، ص ۳۸؛ نیز ر.ک: شرح‌التعرف، ۴/ ۱۴۴۷) همچنین وی در پایان کتاب خویش از میان اقوال مختلف، به اندوه این جهانی اصالت می‌دهد: «آنگاه مشایخ اندر این سخن گفتند: از آنکه یکی نشان از وجد داد و آن دیگر اشارت به وجود کرد؛ و به نزدیک من معتبر قول جنید است: رضی الله عنه - ز آنچه چون بنده بشناخت که معبود او از جنس او نیست، اندوه وی دراز گردد.» (کشف‌المحجوب، ص ۶۰۳) و به این اعتبار می‌توان او را عارفی اندوهگین نامید در تقابل با عارفانی چون بایزید و مولانا که به امید وصال و امکان آن روی‌آورترند. پس مداوم پنداشتن غم و اندوه نزد وی، حاصل شناخت و پی بردن به جدا ماندن انسان از اصل خویش است.

در این متون، در تقابلی قرار گرفتن واژگانی چون بلا و نعمت و رنج و راحت و مصیبت و رحمت با یکدیگر، ماهیت هر کدام را بیشتر می‌نمایاند.

گرچه در کتاب شرح تعرف به میزان اشارات هجویری به ماهیت بلا و رنج حاصل از آن اشارت کمتری وجود دارد، بارها به این مطلب اشاره می‌شود که سلیمان (ع) مظهر نعمت و ایوب (ع) مظهر بلاست و نعمت و بلا با یکدیگر ضدینند؛ لکن هریک از ایشان، از آنچه بود به خداوند بازگشت. سلیمان از نعمت به منعم نگریست و ایوب از بلا به مبلی (شرح‌التعرف، ۳/ ۱۰۶۰، ۲/ ۸۱۵ و ۴/ ۱۶۹۳) بنابراین در دید وی، بلا و رنج و نیز راحت و فرح این جهانی ماهیتی مستقل ندارد و در بینشی خداشناسانه تبیین می‌شود. به همین دلیل، هر دوی این پیامبران، ثنای «نعم العبد» می‌یابند. (همان، ۴/ ۱۴۳۳)

هجویری در تفسیر تقابل شادی و اندوه می‌آورد: «هر که به جز خداوند تعالی شاد باشد، شادی وی به جمله اندوه است، و هر که را در خدمت خداوند تعالی انس نباشد، انس وی به جمله وحشت باشد» (ر.ک: کشف المحجوب، ص ۲۲۴) همچنین «حقیقت ندوه» ناشی از «فقد محبوب و منع مراد» است و پیداست که «الم را به قلم بیان نتوان کرد» (ر.ک: همان، ص ۶۰۲)

در همه این گزاره‌های ارجاع شده، واقعیاتی هم‌پوشانی می‌کنند: اول آنکه این انسان است و تنها انسان است که درد آگاه است و رنج می‌کشد. هیچ موجودی جز انسان از درد و رنج خویش باخبر نمی‌شود و خود را متعلق درد و رنج نمی‌داند. دوم آنکه انسان موجودی است میان دو عدم. یک عدم پیشین و یک عدم پسین. درک این منظر، حقیقتاً رنج‌آور است؛ رنج تمام شدن امکانات در زمانی و به طریقی رنج مواجهه با سقف امکانات. رنج داشتنی‌هایی که همراه با نداشتن است. رنج مواجهه با فنا و مواجهه با امکانات فناپذیر. سوم، رنج عدم شناخت خالق، آنچنان که او در محضر خویش است، چنان‌که این مسئله در زبان این دو نویسنده به بی‌اعتباری راحت‌های دنیاوی و رنج‌بار بودن فرجام آن‌ها می‌انجامد. بنا بر آنچه از منظومه فکری آن‌ها برمی‌آید، درد و رنج که در این کتاب‌ها میان آن‌ها تفاوتی قائل‌ند، مفاهیمی نسبی هستند که در نسبت بنده با خداوند و فعل و نظر وی معنا می‌شوند.

۲. وجودشناسی درد و رنج

در این کتاب‌ها، بحث‌هایی تحت عنوان «وجودشناسی» آلام عالم مطرح نگشته است، ولی در جای جای آن‌ها دیدگاه‌های اسطوره‌ای در این باب رخ می‌نماید؛ و گاه آن‌ها با استفاده از داستان آفرینش و در رویکردی تمثیلی و اسطوره‌ی وارد مباحث وجودشناسی رنج در هستی آدمی می‌گردند.

در اینجا مقصود از وجودشناسی، معنای عام آن است که به بحث‌های مربوط به وجود یا عدم درد و رنج نظیر انواع، علل و راه‌های رهایی از آن می‌پردازد. (ر.ک: مفهوم درد و رنج در نگاه شاعران زن معاصر، ص ۱۴۷؛ نیز بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قبصر مین‌پور، ص ۱۱۲ و ۱۱۳) نگاهی کلی به آثار این دو نویسنده نشان می‌دهد که هر دو، در بحث‌هایی مبنایی به داستان هبوط آدم (ع) توجه کرده‌اند و در خلال این بحث‌ها به مبنای منشأ آغازین رنج‌های انسانی که در «کدواده دنیا» گرفتار آمده، اشاره کرده‌اند.

ز آنجا که هجویری در اثر خویش، به مسئله «ملامت» توجهی ویژه نشان می‌دهد، به ملامت ملائکه در حق آدمی و نیز ملامت و ندامت آدم (ع) در حق خودش اشاره می‌کند. سپس با آنکه ملامت، در وجود آورنده تنهایی و رنج است، از رنج آن به «غذای دوستان حق» تعبیر می‌کند. در بحث‌های انتهایی نوشتار به بسط و تبیین این دیدگاه پرداخته شده است.

در بحث وجودشناسی درد و رنج، می‌توان آن را در سه محور انواع، علل، و راه‌های رهایی بررسی و تحلیل کرد.

۱-۲. انواع درد و رنج

انواع درد و رنج و طبقه‌بندی آن، از جمله مباحث مهم در حوزه وجودشناسی است. به طور کلی، دغدغه‌ها و دردها را می‌توان به دو گروه عمده دردهای شخصی و دردهای غیر شخصی تقسیم کرد:

۱-۱-۲. دردهای شخصی

حجم دردهای شخصی که از آنها سخن می‌راند، بسیار اندک‌تر از میزان رنج‌هایی است که به واسطه مخلوش گشتن چهره طریقت بر وی وارد شده است. در حوزه مسائل شخصی، یکی از دغدغه‌های او ضایع شدن کتاب‌هایش است؛ البته گاهی نگرانی او از به یغما رفتن کتاب‌هایش از حوزه مسائل شخصی خارج می‌شود و ناشی از صدمه‌ای می‌گردد که به زعم وی به «این علم» یعنی طریقت گره خورده است. (ز.ک: کشف المحجوب، ص ۱۱) در جای دیگر، از کتاب‌هایش دور افتاده و نیز در میان ناهالان گرفتار شده است. (همان، ص ۱۳۹)

در باب «آداب الاقامة فی الصحبة»، پس از شرح وظایف مقیمان و مسافران به درد دلی از خاطرات شخصی خود می‌پردازد و می‌گوید: «و مرا که علی بن عثمان الجلابی ام، اندر اسفار خود هیچ رنج و مشقت صعبت‌تر از آن نبود که خادمان جاهل و مقیمان بی‌پاک، مرا گاه‌گاه برداشتندی و از خانه این خواجه به خانه آن دهقان می‌بردندی...» (همان، ص ۵۰۶)

همچنین هنگامی که از «واقعیه» دغدغه‌ای که ممکن است ذهن درویش را به خود مشغول کند، سخن می‌راند، به نقل خاطره‌ای شیرین می‌پردازد که در آن بر اثر تحمل رنج «بار طعن» و «سخت حقیر نمودن» وی در چشم صوفیانی ناآگاه و تنها اهل رسم، واقعه وی

حل گردیده است.^۳ به هر روی، راه حلی که او برمی‌گزیند، صبر بر نامالایمات و بی‌اخلاقی‌های جهان است.

یکی دیگر از رنج‌هایی که در زندگی گریبان‌گیر وی شده، ناشی از «آفت تزویج»^۴ است؛ می‌توان گفت که رویکرد او به این مسئله یادآور رویکرد بودا می‌باشد.

۲-۱-۲. دردهای غیر شخصی و فراگیر

در حوزه دردهای غیر شخصی که حوزه‌ای وسیع است، به جرأت می‌توان از هجویری به عنوان کسی که بزرگ‌ترین درد او، درد شریعت و طریقت است، یاد کرد: «و گر قومی از ملاحظه تعلق به ابرار کردند تا به جمال ایشان خود از آفت‌ها رستگار کردند و اندر سایه عز ایشان زندگانی کنند، چرا باید که همگان را بر ایشان قیاس گیرند و اندر معاملات ایشان مکابره عیان بر دست گیرند و قدر ایشان در زیر پای آرند؟» (همان، ص ۲۴)

پیدا است که دو طیف بیشتر او را می‌آزارد: یکی عوام که با قیاس نابجا، به کل در حق این طایفه بدبین می‌شوند و دیگر مترسمان ریاکار و جاهل که در اوایل «باب التصوف» از آن‌ها به «مستصوفه» یاد می‌کند. کسانی که همچون «مگس» حقیر و مانند «گرگ» پسر فسادند و اهل «فصل» و جدایی از همه عوالم معنا (ر.ک: همان، ص ۴۹)

هجویری به حدی دل‌مشغول طریقت است که هدف مهم خود را از تصنیف این کتاب، پیراستن دامان تصوف از بهتان‌ها و انکارها ذکر می‌کند و تا جایی پیش می‌رود که «انکار این معانی» را «انکار کل شریعت پیغمبر - علیه السلام - و خصال ستوده» می‌داند. (ر.ک: همان، ص ۶۰)

در باب سماع، نقل خاطره‌ای نشان می‌دهد که «درد طریقت» تا چه حد در ذهن او جایگیر است؛ با آنکه خود به سماع می‌پردازد، بر یکی از ائمه اهل حدیث که بسیار معروف بوده است، خرده می‌گیرد که چرا اندر اباحت سماع کتابی تألیف کرده است. (همان، ص ۶۵۸)

در حوزه دردهای غیر شخصی، نگاهی کلی به اثر وی نشان می‌دهد که او به اندازه هجویری، نگران مخدوش شدن چهره طریقت و آسیب و زیان صوفی‌نمایان ریاکار نبوده است؛ و یا اگر چنین نگرانی‌ای داشته، ابراز آن به گونه مستقیم به چشم نمی‌خورد. در

قیاس با کتابی که حجم آن، چند برابر کشف المحجوب است، نگرانی هجویری چشمگیر است و جای تأمل دارد.

اگر در یک تقسیم‌بندی دیگر، به دردهایی گریزپذیر و گریزناپذیر قائل شویم، می‌توانیم در این کتاب و منظومه فکری نویسنده، تأکید بر دردهای گریزپذیر را شاهد باشیم.

۳-۱-۲. دردهای گریزناپذیر

در هر دو کتاب به دردهای گریزناپذیری چون بیماری، بلای کرمان، وسواس، مرگ، بلایای طبیعی و پیری اشارات اندکی وجود دارد: «به بلا امتحان تن دوستان خواهند به گونه‌گونه مشقت‌ها و بیماری‌ها و رنج‌ها» (کشف المحجوب، ص ۵۶۵) بیماری بنده، سبب جدایی از مرادها می‌گردد و آن رنج که به وی می‌رسد، مخاطره مرگ است. (شرح التعرف، ۳، ۱۰۹۷) ظاهراً حیطه بلاهای طبیعی همچون سیل، زلزله، بحران محیط زیست و آمدن ملخ و خشکسالی... بسیار کم‌رنگ است؛ زیرا اندیشه‌ای که برای باطن، اصلاتی صرف قائل است، به رنج تن چندان وقعی نمی‌نهد: «پس چون بلا بیاید غافلان گویند: الحمدلله، که بر تن نیامد، و دوستان گویند: الحمدلله که بر دین نیامد.» (همان، ص ۱۳۳)

۴-۱-۲. دردهای گریزپذیر

از جمله دردهای اجتناب‌پذیر، می‌توان به «ریاضت» اشاره کرد که آن را در طریقت، خطری عظیم است و در شرح حال عمده مشایخ به اختیار کردن ایشان این رنج را اشاره شده است که غالباً آن را با مجاهدت همراه می‌دانند. (زک: ص ۲۹۴، ۲۵۰ و ۲۹۵) و مدار جمله شرع و رسم بر مجاهدت است. (همان، ص ۳۰۴)

در همین باره، چندین بار به رنج طاعت مضاعف اشاره می‌شود: در حین نقل ماجرای در باب عبادت شبانه رسول (ص) تا هنگام بانگ نماز، از قول عایشه آمده است: «بگریستم و گفتم: یا رسول الله تو را گناه اولین و آخرین عفو کرده است، چندین رنج بر خود چرا می‌نهی؟» که رسول اکرم در پاسخی زیبا، دلیل این امر را شکر و رعایت ادب بندگی ذکر می‌کنند. (همان، ص ۱۵۱) ظاهراً هنگامی که از رنج طاعت سخن به میان می‌آید، مقصود به نظر رسیدن این رنج در نزد عام است و گرنه رواست که خداوند تعالی در دوستی خود

بنده را به درجه‌ی رساند که رنج گزاردن طاعت از وی برخیزد؛ از آنچه رنج امر بر مقدار محبت آمر صورت می‌گیرد. هر چند که محبت قوی‌تر باشد، رنج طاعت سهل‌تر می‌گردد. و این ظاهر است در حال پیغمبر(ص) که هیچ‌گاه مجاهدت و فعل خود در میانه ندیده است. (شرح التعرف، ۱: ۴۴۵)

شاید مهم‌ترین و زیباترین رنجی که در نگاشته‌های عرفانی وجود دارد، «رنج عرفانی» است که حاصل عشقی است عظیم و شناگری در دریای بی‌پایاب عاشقی است: «درویشی، دریای بلاست و بلاهای وی جمله عز است... مبتلا در عین بلاست، وی را از عز چه خبر؟ تا آنکه که از بلا به مبلی نگردد، آنکه بلاش جمله عز گردد، و عزش جمله وقت و وقتش جمله محبت... و بس عزیز بنده‌ای باشد که بار بالای دوست کشد: که بلا عز بر حقیقت است و نعماً دل بر حقیقت». (کشف المحجوب، ص ۳۹) 'صلاً غذای محبت، بلاست؛ چون بلا از میان برود، محبت نماند. حال آنکه همه چیزها به راحت بقا یابند و به بلا نیست گردند، و دوستان حق حتی اگر خود بلا اختیار نکنند، چون دعوی محبت کنند، حق تعالی خود بر سر ایشان بلا بار کند. (شرح التعرف، ۱: ۱۹۰) نویسنده شرح تعرف بر آن است که محبت به ذات خویش بلاست، و هر ساعت بلا زیادت گردد و به آخر بکشد و کشته محبت، جلیل‌ترین همه شهیدان است. (همان، ۴/ ۱۴۱۴)

هیجوری در «باب المحبة» می‌آورد: «پیوسته دل دوست اندر اشتیاق رؤیت دوست مضطرب باشد و بی‌قرار؛ چنانکه اجسام به ارواح مشتاق چگونه باشند؟» (همان، ص ۴۴۸) همچنین در صفت بنده‌ای که حب خداوند را اختیار کرده فرماید: «و آرام بر وی حرام شود. قرار از وی نفور گردد و از جمله مألوفات و مستأنسات منقطع گردد.» (کشف المحجوب، ص ۴۵۰) همچنین است که وجد عبارت است از: «معانی سوزنده درد آورنده» که گاه سر، آنها را درمی‌یابد و حرقت و الم حاصل از آن قلب را فرو می‌گیرد. چون این وجد در سر پدید آید و غلبه گیرد، ظاهر عارف مضطرب می‌گردد و بانگ و ناله سر می‌دهد. (شرح التعرف، ۴/ ۱۴۴۹) مستملی، بیقراری و اندوه وجد و درد محبت را نتیجه بلا فصل ایمان و عرفان می‌داند و حتی آن را محک محبت می‌پندارد.

در فصول مختلف این کتاب‌ها به رنج‌هایی نیز اشاره می‌شود که در زندگی مردمان متوسط الحال، بیشتر به چشم می‌خورد و گاه گلوی آنان را می‌فشارد؛ یک نمونه آن رنجی است که به افراد فرومایه وارد می‌شود و آن رنج بالا گرفتن کار دیگران است.

طبیعتاً در طرف دیگر درد و رنجی پدید می‌آید که آدمیان ریاکار و تنگ‌نظر بر انسان‌های دیگر و خصوصاً مردان خدا وارد می‌کنند.^۴

۲-۲. علل درد و رنج

با توجه به رویکردهای متفاوت به مسئله رنج‌های بشری، درباره منشأ آن‌ها نظریات متفاوتی وجود دارد. در نگاه نخست می‌توان به خاستگاه‌های دغدغه، بلا و درد در آثار نویسندگان عارف و به طور خاص در دیدگاه نویسنده این کتاب پرداخت. نگاه دیگر، حاصل طبقه‌بندی رنج‌های بشری با توجه به عنصر «زمان و دوره» است. از آنجا که افق دید بشر قدیم یا کلاسیک با انسان مدرن و امروزی متفاوت است، دغدغه و رنج در جهان او، سیمایی دیگر می‌یابد.

۲-۲-۱. علل درد و رنج از منظر کشف المحجوب و شرح تعرف

در نگاهی فراگیر به کتاب کشف المحجوب، روشن می‌گردد که به باور نویسنده، مسئله‌ای که در راه شناخت حقیقت، همچون سدی سترگ و پر مخافت روی می‌نماید و یکی از دغدغه‌های عرفان و عارفان است، مسئله «حجاب» می‌باشد؛ اصلاً انتخاب نامی چنین برای اثری صوفیانه، خود گویای تأکید نویسنده بر این باب است. از دید هجویری، 'اصلاً همه بلائی طالب از حجاب افتد.' (همان، ص ۵۶۶) تأکید او بر حجاب، قابل انطباق است بر پیش‌فرض سقراط در باب «دانستن» و این اعتقاد که کافی است انسان‌ها بدانند چه چیزی خوب و چه چیزی بد است، چه چیزی فضیلت و چه چیزی رذیلت است؟ همین که حقیقت امر بر آن‌ها مکشوف شود، به مقتضای دانسته‌های خود به عمل خیر رهنمون می‌گردند. پس در این دیدگاه از میان بردن جهل، راهی است که به خودی خود به 'خلاق‌مند کردن انسان‌ها کمک می‌کند.' (مشتافی و مهجوری، ص ۲۵۲)

مپس هجویری بر این مفهوم تأکید می‌ورزد که نعمت بهشت «کشف» است؛ چه اگر بهشتیان با آن همه نعمت از خداوند محجوب باشند، هلاک از دل‌ها و جان‌های ایشان برآید. (ز.ک: کشف المحجوب، ص ۵۶۶)^۵

در جای جای این کتاب، این اندیشه حاکم است که «حجاب» باعث افزونی بلا و هلاک و مشقت آدمی می‌گردد. گرچه در کتاب‌های دیگر نیز این اندیشه به چشم می‌خورد، اما

تأکید هجویری در این زمینه بی‌مانند است. شاید این سؤال مقدر پیش بیاید که چگونه است که برخی از متفکران صوفیه مانند مولانا و مستملی، حجاب و یا غفلت ناشی از آن را باعث راحت‌تر زیستن در این دنیا می‌دانند، ولی هجویری آن را منشأ همهٔ بلاها^(۱) (ر.ک: فیه مافیه، ص ۱۶۳؛ شرح التعرف، ۷۶۹:۲) به نظر می‌آید این تفاوت بیشتر ناشی از دید این عارفان به مخاطبان است. هجویری بیش از آنکه به دغدغه‌های عموم بپردازد، دل‌مشغول پیروان طریقت و جویندگان حقیقت است و پیراستن گسترهٔ تصوف از انکارها و طعن‌ها. به همین دلیل، گمراهی، جهل و حجاب را مهم‌ترین مسئلهٔ طالب سالک می‌داند که از آن دردها خیزد. چنان‌که می‌آورد: «از آنچه غفلت مر عوام را نعمت است و مر خواص را حجاب» (کشف المحجوب، ص ۴۳۶)

در خلال مباحث سلوک به این پرداخته می‌شود که حجاب از چه چیزهایی ناشی می‌شود؟ جهل، یکی از این عوامل است که دل را می‌میراند و بیمار می‌کند. عوامل دیگری که بارها به آن‌ها اشاره شده، عبارت‌اند از: وجود آدمی، دچار شدن انسان در تنگنای دنیا و سلطان یافتن هوای نفس و طبیعت بر وی: «پس خداوند تعالی این عالم را اندر محل حجاب بداشته است، تا طبایع هر یک در عالم خود به فرمان وی طمأنینت یافته‌اند و به وجود خود از توحید حق محجوب گشته... تا آدمی اندر مظللهٔ غفلت به هستی خود، محجوب گشته است و در محل خصوصیت به حجاب خود معیوب گشته؛ چنان‌که خداوند تعالی گفت: "وَالضَّرِيبُ إِنَّا الْإِنْسَانَ لَقَفَىٰ خُسْرًا" (عصر: ۱ و ۲) و نیز گفت: "إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا" (احزاب: ۷۲)» (کشف المحجوب، ص ۱۳ و ۱۴)

از دیگر علل به وجود آمدن درد و رنج به آفات طبیعت (بیماری‌ها، حیوانات خطرناک چون کژدم، خشکسالی و مشکلات ناشی از طبیعت انسانی)^(۲) اشاره شده است.^(۳) از دیگر بحران‌هایی که باعث تحمیل رنج بر خود شخص و دیگران می‌گردد، بحران خودناشناسی است. چه بسا کسانی که به این بحران دچارند، به علت «کسل طبع و رعونت نفس» به این سلک (تصوف) درمی‌آیند و می‌خواهند با صحبت با اولیای خدا «آفات خود را در صلاح ایشان پنهان کنند»، غافل از آنکه آن جامه‌های بی‌معاملت، مایهٔ حسرت روز نشور خواهد شد. (همان، ص ۶۴؛ نیز ر.ک: شرح التعرف، ۱۰۳:۱)

۲-۲-۲. علل درد و رنج با توجه به عنصر زمان و دوره

رویکرد انسان پیشین به جهان با رویکرد انسان امروزی متفاوت است و برداشت‌های

'او از «خود» و «خدا» نه تنها بر سیمای رنج‌ها، بر وجدانیات و کشف و شهودهای وی نیز تأثیرگذار است.

ارزیابی‌های انسان گذشته در ارتباط با خود و جهان، یکسره حول محور تکلیف شکل می‌گیرد و حتی حقوق او نیز از دل عمل به تکالیف سر بر می‌آورد؛ 'ما در عصر جدید، پارادایم تازه‌ای در زندگی انسان مطرح شده است که در آن، انسان خویش را موجودی محقق و نه مکلف تعریف می‌کند و در درجهٔ اول، حقوق خود را جست‌وجو می‌کند، آن‌گاه تکالیف را از دل حقوق بیرون می‌آورد. (سنت و سکولاریسم، ص ۵۳ و ۵۴)

در یک نگاه می‌توان با توجه به افق فکری انسان کلاسیک، علل اصلی درد و رنج را در مقوله‌هایی مانند دوری از امر قدسی، تعلق خاطر و احساس گناه جست. در دیدگاه‌های نسان‌گروانهٔ معاصر، عللی چون نابسامانی ذهنی و روانی، محرومیت از حقوق بشر، محرومیت از حقوق طبیعی و این‌جایی و اکنونی نزیستن، در انسان امروزی سبب درد و رنج می‌گردد. (برای تفصیل بیشتر ر.ک: درد از کجا رنج از کجا، ص ۵۱-۷۲)

- دوری از امر قدسی

دوری از امر قدسی و تعلق خاطر از مهم‌ترین مباحثی است که در نظر انسان کلاسیک می‌تواند به عنوان علت اصلی دردها و رنج‌ها شناخته شود. بر اساس این دیدگاه، 'گر آدمیان ناشاد یا شرمنده و ناموفق‌اند، به آن علت است که از آن «دیگری» رازآمیز و سرشار از عظمت و جلال و «محبوب ازلی» دور افتاده‌ند.

در منظومهٔ تفکر عرفانی، جدایی از حضرت حق به قدری بغرنج است که «الم فراق دوزخیان» بر «الم حرقت» آنان پیشی می‌گیرد و آنان را از رنج آتش غایب می‌گرداند. (شرح التعرف، ۱/۱۳۴۵) و مهم‌ترین شادمانی اهل بهشت، چیزی جز لذت وصال نیست. 'صلاً چه قربی از این بزرگ‌تر است که نعیم کونین به آن موصول است و چه بعدی از دوری وی عظیم‌تر؟ دوری‌ای که بلا و رنج هر دو جهان به آن مقرون است. (همان، ۱/۲۹۲) این امر از بنیان‌های فکری تصوف است: «او اصل این طایفه، آن است که هر چه جز حق است، همه محنت و بلا داند. نعمت و راحت ایشان جز حق نیست. 'گر کسی قوت این وقت ندادد، آن نیکوتر که این دعوی نکند. (همان، ۳/۱۱۸۵) به هر روی، دوری از صحبت خداوند، مصیبتی است که آن را با هیچ چیز نمی‌توان جبران کرد، زیرا برای آن هیچ بدلی وجود

ندارد. کسی که وی را بیابد، قوات همه خلق او را زیان نمی‌رساند و کسی که او را نیابد و ز او دوری گزیند، وجود همه خلق برای او سودی ندارد.

- تعلق خاطر

از مهم‌ترین آموزه‌های دینی و عرفانی، مسئله ترک تعلق است. تعلق خاطر و پیوند با علائق، علاوه بر آنکه می‌تواند مانع تعالی و راهیابی انسان به غایت قصوای انسانیت و جدایی از حقیقت خداوندی و حقیقت وجودی انسانی شود، سبب رنج و الم می‌گردد. زیرا تناسلی که در بند است، گاه و بیگاه به قوات داشته‌ها دچار می‌گردد. چنان‌که مستملی بر آن است که هر که با چیزی بیارامد و در آن چیز ساکن شود، بلای او در آن چیز باشد و اگر آدمی به دون حق اعتماد کند و دل بندد، بلا باید چنان‌که حتی کسی چون یعقوب (ع) به یوسف (ع) دل بست و دچار رنج شد و برای دفع محنت خویش به فرزندان دیگر اعتماد کرد و رنج او فزونی یافت، و یا آدم (ع) با بهشت آرام یافت، بر وی محنت آمد و بهشت بر او زوال یافت و آدم با یاد مولا بماند (همان، ۹۳۴: ۳ و ۱۶۱۱؛ همان، ۱۰۶۷: ۳)

بحث ترک تعلق از مسائل محوری در نظام فکری هجویری و مستملی به عنوان نویسندگان عارف مطرح می‌گردد و تا بدانجا پیش می‌رود چنان‌که گاه حکایاتی مبنی بر دوری گزیدن عارفان از صحبت خضر (ع) نقل می‌شود. در این حکایات، عارف سالک، از دیدار با خضر (ع) که پیری فرزانه و راهگشاست، از بیم بشولابیدن توکل و یا خطر و مقدار یافتن کسی غیر از حق در نظر عارف و دچار شدن به دام دل بستگی، از آن چشم می‌پوشد؛ حتی موسی (ع) از درخواست دیدن خداوند توبه می‌کند، به آن دلیل که بیم آن است که توقف در این درخواست و دل بستگی به آن، وی را از حضرت حق دور بدارد (ر.ک: همان، ۹۶۱: ۳ و ۹۶۲؛ کشف المحجوب، ص ۱۳، ۲۳۴ و ۵۰۵)

- احساس گناه

در باب احساس گناه نیز می‌توان اختلاف دو طیف فکری انسان پیشین و امروزی را شاهد بود؛ برای مثال، در حکایتی از ذوالنون مصری به مذموم بودن «طرب» اصحاب کشتی، در نظر یاران ذوالنون اشاره می‌شود: شاگردان ذوالنون به قدری رنجیده می‌شوند که از وی می‌خواهند: «ایها الشیخ، دعا کن تا آن جمله را خدای عز و جل غرق کند تا شومی ایشان از

خلق منقطع شود.» ذوالنون نیز دست به دعا برمی‌دارد که: «بار خدایا، چنان‌که این گروه را اندر این جهان عیش خوش داده‌ای، اندر آن جهان نیز عیش خوششان ده.» بدیهی است که این حکایت، از دلکش‌ترین حکایات عرفانی است، زیرا از حیث بیان و زیبایی جمله‌بندی و چه از حیث اخلاق‌مداری بزرگی چون ذوالنون که چگونه به جای نفرین بر عاصیان، دست به دعا برمی‌دارد؛ ما در اینجا غرض از ذکر آن تأکید بر یک امر است و آن چیزی جز بررسی احساس گناه نیست؛ احساسی که شاید در باب نواختن سازی چون «زود» و «طربی سرخوشانه بر دریا» در انسان مدرن امروزی پدید نیاید. از طرف دیگر، می‌بینیم که ذوالنون، عیش خوش آن‌جهانی را حاصل ترک عیش خوش این‌جهانی و توبه از آن می‌داند؛ این مسئله نیز یکی از مصداق‌های تفاوت رویکرد به دنیا و آخرت است.

انسانی که در جهان تفکر قدسی و سنت مقدس زیست می‌کند، غالباً دنیا را رقیب آخرت می‌شمارد، ولی انسان عصر مدرن تحت تأثیر اندیشه‌های مادی‌گرایانه عموماً فرجام نیک جهان دیگر را در امتداد و در ادامه زندگی خوش این‌جهانی می‌جوید. (سنت و سکولاریسم، ص ۶۰)

۲-۲-۳. علل درد و رنج با توجه به نگاه انسان امروزی

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌هایی که گریبان‌گیر انسان معاصر است، دغدغه «زیستن در زمانه‌ای ناهموار» است، اما اینکه بشر امروز، زمان زندگی خویش را از حیث آشوب‌ها و بحران‌های متعدد، سخت‌ترین و نامساعدترین زمان‌ها می‌داند، چندان هم تازه نیست! گویی انسان در هر دوره‌ای نسبت به دوره‌های قبل احساس ناامنی بیشتری داشته است؛ مسئله‌ای که هجویری با عنوان «آفات زمان» از آن یاد می‌کند. به زعم وی، بسیاری از خلل، حاصل تغییر زمان است و روزگار او، گرفتار فترتی است چون فترت اهل بیت رسول (ص) با آل مروان. (کشف المحجوب، ص ۱۳) اصلاً ضربه‌هایی که بر پیکر سنن دینی و طریقت وارد گشته و راهیابی متلبسان جاهل و اهل هوا به جرگه پیروان سلوک، از جبریات زمانه نویسنده است: «ما این جمله از نتیجه فتور زمانه است و آفت‌هایی که پدیدار است...» (همان، ص ۲۵)

از جمله متلبسان جاهل، کسانی هستند که با استدلال‌های غلط و نیز به دلیل جدایی از حقیقت امر، حتی در ادای واجبات دینی دچار خطا می‌شوند: «و از فتنه‌های زمانه، یکی این است که مدعیان صلاح و فقر، به جهل علم را می‌ترک کنند.» که در اینجا منظور از

علم، علم شریعت است و ادامه سخن ناظر است بر کسانی که ادای فریضی چون زکات را زیر سؤال می‌برند و این همه، یعنی متابعت انسان از هوای نفس و گرفتاری وی در دام حجاب و غفلت، از جمله فتنه‌های زمانه است. (و.ک: همان، ص ۶۱)

در باب ملامت نیز به مقایسه عصر خویش با دوران عارفانی چون بایزید می‌پردازد: «که اندر آن زمانه مر ملامت را فعلی می‌بایست مستنکر، و پدید آمدن به چیزی خلاف عادت. کنون اگر کسی خواهد که مرا او را ملامت کنند، گو: دو رکعت نماز کن درازتر، یا دین را به تمامی ببرز. همه خلق به یک بار ورا مناقق و مرایی خوانند.» (همان، ص ۸۹) در کتاب شرح تعرف نیز، نویسنده به تغییر جایگاه ایمان در روزگار خویش اشاره می‌کند و خلق زمانه خود را فاقد شرم و امانت و دچار کاستی می‌بیند؛ خلقی که از اخلاص به نفاق و از طاعت به معصیت و از حقیقت به مجاز روی آورده‌اند. آنان از حقیقت و مراتب آن سخن می‌رانند بدون آنکه بهره‌ای از آن برده باشند. در میان هم‌عصران، وی هم به خواص و هم به عوام مردم انتقاد می‌کند و محل عوام را که در بایست‌های حقیر گرفتارند، محل ستوران می‌داند. (شرح‌التعرف، ۱۰۴۱-۱۰۴۱)

۳-۲. راه‌های رهایی از (دفع یا رفع) درد و رنج

پس از توجه به ماهیت درد و رنج و بحث‌های وجودشناسانه در باب آن، مهم‌ترین پرسش، در باب چگونگی رهایی از رنج خواهد بود. از نکات تأمل‌پذیر در این مبحث، آن است که هر کسی باید به فراخور حال و متناسب با بلیه‌ای که به آن دچار است، به بیرون‌شد و رهایی از رنج بیندیشد. هجویری در مقدمه کتاب، طریقت را «کبریت احمر» می‌خواند؛ «کیمیایی» که اندکی از آن، «مس و روی» هر وجود پای دربندی را زر سرخ می‌گرداند. وی، تصوف راستین را ارزشمندترین و کارآمدترین دارو برای جویندگان راه حقیقت قلمداد می‌کند: «کسی را که داروی علت وی حقیرترین چیزها بود، وی را در و مرجان نباید تا به شلیتا و دواء المسک آمیزندش، و این معنی عزیزتر از آن است که هر کسی را از آن نصیب باشد.» (کشف‌المحجوب، ص ۱۲)

قدم گذاردن در طریقت، عمده‌ترین راه برای رهایی انسان‌هایی است که به دردهای بسیار حقیر گرفتار نیستند و دغدغه‌های بزرگ‌تری دارند: «صوفیان آنان‌اند که جان‌های ایشان از کدورت بشریت آزاد گشته و از آفت نفس صافی شده و از هوا خلاص یافته،

تا اندر صف اول و درجه اعلا با حق بیارامیده‌ند. (همان، ص ۵۲) همچنین اذعان می‌دارد که: «مشایخ این طریقت طبیبان دل‌هایند.» (همان، ص ۷۵) بر اساس شرح تعرف نیز «صوفی آن است که او را ربودن نجبناند و جستن نرنجانند یعنی بستانند اضطراب نکند و اگر چیزی به وی ندهند، خویشتن را به جستن آن چیز نرنجانند. نه او را در مأخوذ انزعاج نقتد و نه در ممنوع تعب افتاد.» (شرح‌التعرف، ۳، ۱۱۹۵)

هجویری، تسانی است که در ساحت اخلاقی و دینی زیست می‌کند و چنان‌که گفته آمد، به شهادت کتابش بیش از هر چیز نگران حجاب‌هایی است که در راه آدمی، حایل وصول حقیقت گشته‌اند؛ بنابراین مهم‌ترین دغدغه او رسیدن به خداوند است و نه رهایی صرف از رنج، چنان‌که اندیشه و رانی چون بودا به آن پرداخته‌ند.^۹ بدیهی است که در این رویکرد نمی‌توان یکسره وعده عیش و شادمانی و نجات به مفهوم نمود ظاهری و دنیایی آن را یافت: «که هرگز دنیا مر دوستان حق را مصفا نگردد و احوال آن مهتا نشود.» (کشف المحجوب، ص ۹۹)

چنان‌که در بخش انواع درد و رنج اشاره شد، وی بارها طریق دوستان حق را «راه بلا» می‌خواند و از رنج‌های مقدس عرفانی یاد می‌کند، چنان‌که حضرت علی ابن ابی‌طالب (ع) را غریق بحر بلا می‌خواند و از جنید نقل می‌کند که «شیخ ما اندر اصول و اندر بلا کشیدن علی مرتضی است.» (همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲) همچنین ابو عبدالله حسین (ع) را از «محققان اولیا» و «قبله اهل بلا» می‌خواند. در حکایتی که در باب بخشندگی آن حضرت نقل می‌کند، خطاب حضرت به مرد درویش را می‌آورد که می‌فرماید: «... ما را معذور دار که ما از اهل بلایم و از همه راحت دنیا بازمانده‌ایم و مرادهای دنیای خود گم کرده‌ایم، و زندگانی به مراد دیگران نیز به وصف بلا از دیگران ممتاز می‌گرداند.» اما از این نکته نباید غافل شد که این رنج‌های مقدس، نمودی از تعالی انسان‌های گذاخته و زر گشته است و خود به عنوان راه نجاتی از رنج‌های حقیر و مصائب مربوط به بعد دنیاوی و حیوانی حائز اهمیت است.

از دیگر نکات مهم، بررسی راهکارهای است که این طریق برای تقلیل رنج ارائه می‌دهد؛ شیوه‌هایی که آدمی را از مرارت آلام این جهانی می‌رهاند: آلامی که گاه در پی دلخوشی‌هایی کوچک، چهره سترگ خود را می‌نمایند و اهالی پیوسته به بند دنیا را بیشتر می‌آزارند. اکنون به عمده‌ترین این راه‌ها اشاره می‌شود:

۱. ز آنجا که حجاب به عنوان مهم‌ترین مشکل، چون سنگ در راه حقیقت و وصول به حق مطرح می‌شود؛ راه رهایی از آن پرداختن به «علم»، «معرفت باطن» و «ترک هوا و اوصاف بشری» است.^{۱۰}

۲. راهکار دوم، تقرّب به امر قدسی است که از مصادیق آن، پذیرفتن بی‌چون قضای الهی، تسلیم همه امور به خداوند، رسیدن به مقام استرسال و نگاهداشت جانب وی و دوستان وی است. در مقدمه کشف المحجوب آمده است: «خیر و شری که به بنده رسد مقدر است، جز تسلیم چه روی باشد مر قضا را و یاری خواستن از وی؟ پس باید که ندر بدو همه اشغال، بنده استخاره کند تا خداوند تعالی وی را از خطا و خلل و آفت نگاه دارد.» (همان، ص ۵) در چنین دیدی است که از رضا به شادی دل به تلخی قضا تعبیر می‌شود. (ر.ک: شرح التعرف، ۱۳۱۸:۳)

چنین است که بنده باید «از حول و قوه خود تبرا جوید» و «طریق توفیق و استعانت جوید» و در همه حال، ادب بندگی به جای آورد؛ در چنین حالی «از خداوند بدو نیرو زیادت بود و قوت افزون از آنچه پیش از آن بوده باشد.» (کشف المحجوب، ص ۹ و ۴۰۳) توجه اهل این طریق به «رضا» به عنوان یکی از احوال یا مقامات، نشان از اهمیت رویکرد به آن برای رسیدن به رهایی است. چنان‌که به زیبایی بیان شده است: «رضا مرد را از اندوهان برهاند و از چنگ غفلت برآید و ندیشه غیر از دلش بزاید و از بند مشقت‌ها آزاد گرداند؛ که رضا را صفت رهانیدن است.» (همان، ص ۲۶۹) در باب توکل و تفویض امر به خداوند، مثال انسان همچون طفل است: تا زمانی که حول و قوه طفل به والدین وابسته است و حال او این است، او را هیچ غم نیست و از آفات هیچ خطر نیست؛ اما زمانی که حول و قوه وی به نفس خویش موکل می‌گردد، غم همه عالم به او روی می‌آورد و خطر همه عالم برای وی پیش می‌آید. (شرح التعرف، ۱۲۹۸:۳)

۳. بحث دیگری که در مکاتب مختلف فکری، به عنوان راهی برای تقلیل رنج، متفقا از آن یاد می‌شود، ترک تعلق است؛ زاهمی که عرفا و صوفیه پیشنهاد می‌کند رهایی از تعلق به هر چیز و هر کس است؛ در این مبحث، حتی بر دل‌بستگی‌ای تأکید می‌رود که ممکن است از بزرگی مقام و یا کرامات بر جویندگان راه عارض شود. از مهم‌ترین فروع این بحث مسئله دنیاست و ستردن دل از آن برای رهایی از آفات. دنیا به مزبله‌ای مانند می‌گردد و شادی‌های ساختگی آن به دیده طعن و رد نگرسته می‌شود. (کشف

المحجوب، ص ۱۸۱) «از آنچه دنیا بأسرها، بدان نیرزد که دوستی خاطر بر آن گمارد و یا هیچ گونه تندوه آن بر دلش گذر کند.» (همان، ص ۲۷۰) سفارش به پرهیز از اشغال دنیا به حدی است که در «کشف الحجاب الرابع فی الطهارة»، شرط پاکی راستین دانسته شده است. (ر.ک: همان، ص ۲۴۶ و ۴۲۷)

در طریقت، گسستگی از دنیا مجالی خوش و روضه‌ای خرم است. پیداست که در راه این رهایی، رنج‌ها و مجاهدت‌ها باید، چنان‌که به رنج انقطاع اشاره می‌شود. (ر.ک: همان، ص ۴۲۷ و ۵۲۹) هجویری به عنوان یکی از اصحاب طریقت، تا بدانجا به در بند نکردن ریزه دنیاوی معتقد است که در باب زکات می‌آورد: «و در جمله زکات نعمت دنیا به نزدیک این طایفه محمود نباشد، از آنچه بخل ناستوده باشد، و بخلی تمام باید تا دویست درم را کسی دربند کند و یک سال اندر تحت تصرف خود محبوس کند، آنگاه پنج درم از آن بدهد و چون کریمان را طریق بدل مال باشد و سبوت سخاوت، زکات بر چه مال واجب شود؟» (همان، ص ۴۶۰)

این دیدگاه، نشان‌دهنده آن است که سخت‌گیری بر دنیا و تأکید بر دست برداشتن از آن تا چه اندازه بوده و گاه از احکام شریعت نیز فراتر می‌رفته است.

از دیگر راه‌های رهایی که در ضمن بحث تعلق قابل طرح است، رستن از شر نفس و آثارگی آن است. برخورداری نفس مهم‌ترین رشته‌ای است که آدمی را به دنیا پیوند می‌دهد؛ و نفس و دنیا در کنار هم باعث همه حرمان‌ها و مهجوری‌هاست: «چون نفس و دنیا حجاب طالب آمد از حق، دوستان وی از هر دو اعراض کردند.» (همان، ص ۹۶) و اصلاً تصوف چیزی جز دست برداشتن از جمله حظوظ نفسانی و دل بردن از خلق و دنیا نیست. (شرح التعرف، ۴: ۱۷۴۷)

۴. از آنجا که «هلاک و بلای بنده» بیش از افعال وی در اثبات اختیار خویش است (ر.ک: کشف المحجوب، ص ۵۳۶) از مهم‌ترین راه‌های رهایی وی از آلام و آفات، ترک اختیار و سپردن امور به منشأ فیض و رحمت است. اگر بنده خود، حافظ خویشتن باشد، زود هلاک می‌گردد، زیرا به عهدها مأخوذ است. چون خویشتن را به حق تسلیم کند، از عهدهای هر دو جهان می‌رهد. (شرح التعرف، ۳: ۱۱۹۴) حاصل سپردن خویش به اراده و اختیار ازلی چیزی نیست جز رنگ باختن آلام: «چون بنده اختیار حق بدید و از اختیار خود اعراض کرد، از همه اندوهان برست.» (کشف المحجوب، ص ۲۶۹)

در این باره یعنی در اختیار کردن اختیار حق، حکایاتی نقل شده که در ضمن شیرینی و تأثیرگذاری، ممکن است برای مخاطب امروز سؤالاتی را در پی داشته باشد. هجویری در باب رضا، از درویشی سخن می‌گوید که سباحت نمی‌داند و در دجله گرفتار شده است. چون می‌خواهند که او را از آب برکشند، مخالفت می‌کند و چون می‌پرسند که آیا می‌خواهی غرقه شوی؟ می‌گوید: نه. و وقتی از وی می‌پرسند که پس چه می‌خواهی؟ می‌گوید: «آنچه حق خواهد. مرا با خواست چه کار است؟» (همان، ص ۲۷۳) و یا دیدگاهی که در دعای جنید در باب بهبودی از تب مطرح گشته، قابل تأمل است: به سترش ندا آمد که تو کیستی که در ملک من سخن گویی و اختیار کنی؟... تو اختیار من اختیار کن. نه خود را به اختیار خود پدیدار کن. (همان، ص ۵۶۴) همچنین امام قشیری در باب فقر و غنا می‌گوید: «مردمان اندر فقر و غنا، هر کسی سخن گفته‌اند و خود را به چیزی اختیار کرده و من آن را اختیار کنم که حق مرا اختیار کند و مرا اندر آن نگاه دارد.» (همان، ص ۳۵) سؤالی که روی می‌نماید این است که آیا در همه تنگناها و دقایق، انسان اهل شهود بدون مدد عقل و منابع دیگر می‌تواند دریابد که اختیار حق چیست؟ منظور این است که در برخی از این حکایات دلکش، جنبه‌های عاطفی بر جنبه‌های عقلانی موضوع پیشی دارد و با همه تأکیدی که بر نفی اختیار سالک می‌رود، چگونگی تشخیص و تمییز خواست حق، بر وی پوشیده می‌ماند؛ و اینکه عارف صاحب‌نامی چون جنید از درمان خود امتناع می‌ورزد، از دید شریعت و نیز از دید انسان امروز قابل تأمل است.

۵. یکی دیگر از راه‌های تقلیل مرارت و بارها گشتن از دغدغه و رنج، برگزیدن نگرستن مهرورزانه به جهان است؛ نگرشی که حاصل عشق ورزیدن به «دولت بر حقیقت جل جلاله» است.

این مضمون که «حب، رنج را آسان می‌کند»، از مهم‌ترین و زیباترین آموزه‌های عرفانی است که به طور مکرر به زبان نویسندگان و شاعران عارف جاری گشته است. بدیهی است که ضیق مجلس با محبت فراخ می‌گردد و همه دنیا، بی‌محبت تنگ می‌شود. لذت مشاهدت دوست، در وقت نهادن بلا، بنده را از بلا غایب می‌گرداند. هنگامی که محبت درست گردد، انسان از زخم دوست همچنان لذت می‌یابد که از نواخت او، از جفای دوست همچنان لذت می‌یابد که از وفای او و از منع دوست همچنان لذت یابد که از عطای او، زیرا چون کننده فعال را دوست بدانند، مشاهدت فاعل وی را چنان

مغلوب می‌کند که نزد او میان محبوب و مکروه، هیچ فرق نمی‌ماند. (شرح التعرف، ۱۴۰۴:۳)

هجویری نیز بر آن است که: «محب، عزّ و ذلّ و راحت و بلا و جنای دوست تحمل کند و آن بر وی گران نباشد...» (کشف المحجوب، ص ۴۴۷)

گرچه در دوستی حضرت حق، بلاهای عظیم نهفته است، اما وجه دیگر آن بلاها لذت و فرح بی‌حد و حصر است: «کدام شادی از این برتر باشد و کدام ملک از این بزرگ‌تر باشد که ملک هفت آسمان و هفت زمین، با بی‌نیازی خویش بنده ضعیف نیازمند را سزای محبت خود گرداند؟» (شرح التعرف، ۱۶۶:۱)

۳. غایت‌شناسی

در این حوزه، آثار و نتایج درد و رنج محل بحث است؛ اینکه هدف نهایی از حمل مشقّت چیست و انسان صاحب درد از رنج خویش چه می‌آموزد؟

درباره رنج و علت یا معلول بودن آن، متفکران هر یک به فراخور شیوه اندیشه و زاویه‌ی که از آن به مسئله نگریسته‌اند، سخن گفته‌اند. شو پنهاور فیلسوف می‌نویسد: «مگر رنج که محصول مستقیم و غایت معمول زندگی است، هدفی برای هستی انسان متصور نمی‌توان شد.» (جهان و تأملات فیلسوف ص ۸۷) و نیز نیچه، فیلسوف مشهور آلمانی، بر آن است که «هر دردی نشان می‌دهد که چیزی اشتباه است.» (هر که را درد است او برده است بو، ص ۲۷)

اما در دیدگاهی دیگر، رنج می‌تواند به عنوان شرط لازم راه عاشقی پذیرفته گردد، چنان‌که رابعه به شاد شدن از محنت و همچون نعمت پنداشتن آن معتقد است و ذوالنون مصری، «یافتن محبت اندر وقت بلا» را یکی از مظاهر رضا می‌داند. (رساله قشیریه، ص ۲۹۸ و ۲۹۹) نویسنده شرح تعرف با توجه به عقاید کلامی خویش که به قول خود او مبتنی بر آرای اهل سنت و جماعت و کلام اشاعره است، سختی را وسیله‌ای برای یافتن درجات و تعالی می‌داند و بر آن است که اطفال را جان‌کندن، سخت‌تر و بیماری بیشتر است و حکمت آن این است که چون ایشان را اعمال نیست تا به اعمال درجات یابند، مولا تعالی بر ایشان سختی‌ها می‌نهد تا بدین سختی‌ها درجات یابند. (شرح التعرف، ۱۴۴:۲)

در بحث ماهیت‌شناسی، به رنج‌های مقدّس عرفانی اشارتی رفت؛ رنج‌هایی متعالی و مبارک که نشان از قبول دوستی دارند. بر پایه این دیدگاه، حتی رنج‌های گریزناپذیری چون بیماری و بلاهای طبیعی، توجیهی دیگر می‌یابند و آنچه از آن‌ها عاید می‌شود، علاوه بر رسیدن به غایت قصوای انسانیت، زیادت گشتن قربت است. (ر.ک: کشف المحجوب، ص ۵۶۵)

از دید هجویری، 'این بلا چیزی است که حقیقت آن، نعمت است؛ فایده آن، قربت و احتمال کردن آلام آن سبب ثواب و رتبت است' و باید از آنچه بر کفّار وارد می‌شود، متمایز گردد که بر کفّار چیزی جز شفا نیابد و از شفا، شفا نبود. (همان، ص ۵۶۵) به هر روی، 'این خداوند است که دوستان خود را با زوال جمله حظها و از بین بردن نصیب‌ها، مهذب می‌گرداند و بدین وسیله عزیز می‌دارد. این اندیشه در بین متفکران عارف، ریشه‌های استوار دارد؛ برای مثال، حکیم ترمذی، از عرفای قرن سوم هجری که از تهمت‌های ناروای دشمنان، رنج بسیار دیده است، در زندگینامه خود نوشت خویش می‌آورد: «او این از جانب خداوند، سببی برای تطهیر من بود. غم‌ها دل انسان را پاک می‌کند. این قول داود (ع) را به یاد می‌آورم که می‌گفت: یارب مرا دستور فرموده‌ای که بدن خود را با نماز و روزه پاکیزه سازم؛ اما قلبم را به چه چیزی پاک کنم؟ خداوند در پاسخ فرمود: با رنج‌ها و غم‌ها؛ بنابراین رنج سبب ذل نفس است و در آن، حلاوتی است که به طلب بیشتر و پاکی فزون‌تر می‌نجامد، چنان‌که شیخ عطار در وادی سیر و سلوک برای رنج و دردمندی و نوعی گم کرده داشتن، اهمیتی اساسی قائل است و پژواک این اندیشه در آثار مولانا و عرفای دیگر نیز دیده می‌شود. (دفتر عقل و آیت عشق، ۳، ۱۶۳-۱۶۵؛ نیز ر.ک: بانگ آب، ص ۱۰۸-۱۰۴)

شاید مهم‌ترین بابی که در عرفان اسلامی مورد توجه قرار می‌گیرد، باب محبت باشد؛ موضوعی که از آن به «معرکه‌گاه» تعبیر می‌شود: «او درست‌ترین کسان در معرکه‌گاه محبت مستهلکانند و مقهوران...» (ر.ک: کشف المحجوب، ص ۴۵۱) این همان چیزی است که آرام بر محب حرام می‌گرداند و فرار از وی منقطع می‌کند و این همه سبب می‌گردد، و ی ز جمله مألوفات و مستأنسات ببرد، از هواها روی برتابد و به سلطان دوستی اقبال کند؛ بنابراین در نزد این دو نویسنده، درد و رنج وسیله‌ای در راه پیراستگی از تعلقات حقیر 'بین‌جهانی و پیوستگی به عوالم معنا و دلدادگی است.

۴. وظیفه‌شناسی یا اخلاق درد و رنج

یکی دیگر از مباحث مهمی که در حوزه معرفت‌شناسی درد و رنج مطرح می‌گردد، وظیفه‌شناسی یا چگونگی رویکرد اخلاقی است؛ اینکه انسان هنگام رویارویی با کشاکش‌ها و رنج‌ها باید چه موضعی اتخاذ کند و وظیفه او چیست؟ چنان‌که نیچه می‌گوید: «آنچه زندگی انسان را رضایت‌بخش می‌کند، شیوه برخورد با دردها و رنج‌هاست.»^۱ هر که را درد است او برده است، ص ۲۷.

در منظومه تفکر عرفانی، هنگام پیش آمدن مصائب، مهم‌ترین رویکرد انسان، «توکل و اعتماد به منبع لایزال الهی» است؛ همان‌گونه که در قحطی بلخ و هنگامی که مردم یکدیگر را از فرط گرسنگی می‌خورند و همه مسلمانان اندوهگین هستند، غلامی به اعتبار ولی نعمت خویش می‌خندد و شادمانی می‌کند. (همان، ص ۱۷۰)

طبیعی است که برای بنده سالک، پذیرفتن توکل با صفت اخلاقی صبر، توأم می‌گردد. صابر بودن بر رنج‌ها و به قضا راضی گشتن، از نشانه‌های ایمان است. (شرح‌التعرف، ۱۰۴۵:۳) در شرح تعرف از قول خداوند آورده شده است: «رضا باید قضای مرا و صبر باید بلای مرا و به بلای مبلی از بلا نالیدن از مبلی گریختن است.» (همان، ۱۵۸: ۱)

هجویری که از صوفیان سیاح است، در وظایف درویش مسافر می‌آورد: «و باید که رنج جهله بکشد و بار ایشان تحمل کند از برای خدای را؛ که اندر آب برکات بسیار باشد.» (همان، ص ۵۱) و «ذلّ و رنج کشیدن از سفلیگان و بخیلان» سبب رحمت و بخشایش خداوندی است. (ر.ک: همان، ص ۵۲۸) و این مفهوم با آنچه در تحمل ملامت خلق گفته شد، بسیار نزدیک است؛ البته از این نکته نباید غافل شد که هجویری در «تقریر حقیقت» صفت «شجاعت» را نیز فرو نمی‌گذارد و رویکرد وی، تماماً مدارا و تحمل جهل نیست؛ چه بسا اینکه در سرتاسر کتاب، به گوشه‌هایی از مباحثات و درگیری‌های خویش با اهل غفلت و ریا اشاره می‌کند. (ر.ک: کشف المحجوب، ص ۲۴، ۹۰، ۶۱)

نیز از دید مستملی، از آنجا که در بارگاه الهی، نومیدی روی نیست و هیچ ننگنایی از فضل وی بزرگ‌تر نیست، بر انسان مؤمن است که به وی امیدوار باشد و به علت معاصی و «حساس گناه، در وادی اندوه غرقه نگردد: مؤمن را چندان‌نی رجا باید به خداوند خویش که اگر هفت آسمان و زمین گناه دارد، نومید نگردد... از بهر آنکه بدین همه گناه کافر نگردد و به نومید گشتن، کافر گردد.» (شرح‌التعرف، ۵۰۹: ۱)

ز دیگر وظایفی که در مواجهه با دردها بر عهده روندگان است، همدلی و همدردی با کسانی است که به بلیه و حرمان و هجرانی دچارند، چنانکه پیری به مرید گرفتار و عاصی خویش که از وی دوری می‌گزیند، می‌گوید: «او اگر تو را می‌باید که معصیت کنی، به نزدیک ما آی تا ما بلائی تو کشیم»؛ رویکردی که باعث می‌گردد مرید دلش از گناه سیر گردد و رهایی یابد. (ر.ک: کشف‌المجوب، ص ۴۳۵)^{۱۱} این همان صفتی است که سبب می‌شود، مشایخ همت خویش را بدرقه راه سالکان گردانند و برای رستن آنان از اندوه و دغدغه تلاش کنند. (ر.ک: همان، ص ۵۴۱ و ۵۴۲) 'صلاً خوی این طایفه آن است که از خویشتن روی بگردانند یعنی نصیب خویش به جای بگذارند و شادی غیر خویش بر شادی خود اختیار کنند و محنت خود در راحت غیر روا دارند. (شرح‌التعرف، ۱۲۰۵/۳)

نتیجه‌گیری

در یک نگاه فراگیر به موضوع درد و رنج در دو کتاب *کشف‌المحجوب* و *شرح‌تعارف*، مشخص می‌گردد که در حوزه معنائشناسی، نویسندگان این کتاب‌ها ضمن توجه به این موضوع که یکی از مسائل مربوط به زندگانی و سلوک انسانی است، به واژگان و مفاهیم حول این موضوع نظیر بلا، مصیبت، اندوه، محنت، وحشت و پریشانی که از این میان واژه بلا در هر دو کتاب کاربرد گسترده‌ای یافته است، نیز پرداخته‌اند. در این بحث، ماهیت اندوه این‌جهانی واکاویده می‌شود و بر رنج آن که حاصل گذرایی و مجاز بودن نعمت‌ها و راحت‌های آن است، تأکید می‌شود. در بحث وجودشناسی، در مقام بیان انواع درد، در یک تقسیم‌بندی دردهای شخصی و غیر شخصی روی می‌نماید که در کتاب *کشف‌المحجوب*، دردهای غیر شخصی و دغدغه‌ها و دردهای طریقتی نویسنده، بر دردهای شخصی وی پیشی می‌گیرد. در کتاب *شرح‌تعارف*، هیچ‌گونه اشاره‌ای به دردهای شخصی و اصلاً تجربیات فردی زندگی نویسنده وجود ندارد، اما به دردهای غیر شخصی که از جمله آن، آلوده شدن تصوف به دام لفاظی‌های افراد بی‌خبر از عوالم معناست، اشاره می‌رود. باز هم با توجه به حجم این کتاب که چند برابر *کشف‌المحجوب* است، دردهای طریقتی مستملی بخاری به نسبت هجویری، نمود بسیار کم‌رنگ‌تری دارد؛ از این جهت کتاب *کشف‌المحجوب* که سرشار از این دردها و دغدغه‌هاست، از کتاب مستملی و حتی کتاب‌های دیگر مثبور صوفیانه متمایز می‌گردد؛ چه بسا اینکه انتخاب

نام کشف المحجوب برای آن، نشان از تأکید نویسنده بر دردهای طریقتی دارد و البته به نظر می‌آید این امر، ناشی از هدف و رویکرد این دو نویسنده به تصنیف کتاب عرفانی باشد. اختصاص یافتن بخش عظیمی از کتاب شرح تعرف به مسائل کلامی صرف و شرح و نقد اقوال فریق گوناگون، می‌تواند یکی از دلایل کمتر پرداختن نویسنده آن به مسائل روان‌شناختی از این دست باشد.

در تقسیم‌بندی دردها به گریزپذیر و گریزناپذیر، در ساحت سلوکی و اخلاق‌مداری انسان عارف مشهود است. در این دیدگاه، حتی رنج‌های گریزناپذیری چون بیماری نیز حاصل توجه خاص حضرت حق به عارف برگزیده خلعت و دوستی دانسته می‌شود. در حوزه علل درد و رنج، مسائلی چون دوری از امر قدسی، تعلق خاطر و احساس گناه مطرح می‌گردد که از این میان، دوری از امر قدسی که شامل دوری از حضرت خداوندی و حقیقت وجودی انسان است، به عنوان مهم‌ترین علت بروز می‌یابد؛ علتی که همه عوامل دیگر به نوعی معلول آن هستند. در حوزه این آثار، دل‌انگیزترین و رازآمیزترین بحثی که در وجودشناسی درد و رنج و در این آثار مطرح می‌گردد، رنج‌های عرفانی و بلاخواهی حضرت حق است؛ رنجی که وجه دیگر آن، فرح لقای دوست را در پی دارد و نشان قبول دوستی و تابیدن پرتوی فلاح بر محب پاکباز است. به نظر نگارندگان، مهم‌ترین چیزی که در مقوله درد و رنج، آثار عرفانی را از غیر عرفانی متمایز می‌کند، سخن زانندن این آثار از این نوع رنج است. رنجی عظیم و مبارک که خود به عنوان راه رهایی از رنج‌های حقیر و خرد دنیایی مطرح می‌گردد و روح را از تشمت احوال و دل‌نگرانی‌های خود می‌زهداند و در واقع، روی دیگر آن چیزی جز نیکبختی و شادمانی جاودانی آدمی نیست. پس رنج انسان‌های زرگشته و صیقل‌یافته با رنج انسان‌های مبتدی و سالکان نوپا تفاوت بسیار دارد. ضمن آنکه توجه به غایت رنج در تبیینی که توسط نویسندگان از رنج ارائه می‌شود، بسیار اهمیت می‌یابد. در بحث اخلاق درد و رنج، در مقابل دردهای گریزناپذیر، پیشه کردن صبر و توکل و همدلی و همدردی با صاحبان درد توصیه می‌گردد. در نگاهی کلی، بررسی این دو اثر نشان می‌دهد که گرچه هر دو نویسنده به وجود نامالایمات و سختی‌ها در مسیر زندگی انسان اذعان دارند، در پی رهایی صرف از درد و رنج نیستند و آنچه بیش از نجات از رنج برایشان معنا می‌یابد، تعالی سالکی است که بر دریای عشق گام می‌زند و از وادی معرفت سر بر می‌آورد.



پی‌نوشت‌ها:

۱. هانری کرین می‌گوید: «آدم معمولی به رنگ زمانه درمی‌آید، اما آدم معنوی زمانه را به رنگ خود درمی‌آورد.» (در جست‌وجوی امر قدسی، ص ۳۰۲)
۲. در مورد مسائل زبانی ر.ک: مقایسه «فوائد زبانی شرح تعرف».
۳. هر چند که آن طعن ایشان بر من زیادت می‌شد، دل من اندر آن خوش‌تر همی گشت، تا به کشیدن آن باره، واقعه من حل شده و اندر وقت بدانستم که مشایخ-رحمهم الله جهال را از برای چه اندر میان خود راه داده‌اند و بار ایشان از برای چه می‌کشند. (همان، ص ۹۴)
۴. او روا نباشد که هیچ کس را به خدا ایمان درست باشد تا به خدا عارف نباشد و هر که عارف باشد، لامحاله محب باشد و چون محب باشد و دوست با وی نباشد، از وجد چاره نباشد. پس هر که در خویشتن وجد نیبند، او را محبت نیست. (همان، ص ۱۴۵/۴)
۵. پس سنت بار خدای آن است که اندر همه احوال، دل دوستان را به خود بیجا دارد تا همه مشقت و ریاضت و بلاها به شرب آن بتوانند کشید، تا دعایشان چنین باشد که: «همه عذاب‌ها دوست‌تر از حجاب تو داریم که چون تو بر دل‌های ما مکشوف باشی از بلا نیندیشیم.» (کشف المحجوب، ص ۱۶۹)
۶. در کتاب *تسنان کامل*، حجاب‌ها، دوزخ‌های بی‌پایان و نهنگان گرسنه خوانده می‌شوند. عزیز نسفی می‌نویسد: «این چندین هزار بلا و فتنه و رنج و عذاب که به آدمی می‌رسد در دنیا و آخرت، به واسطه این هفت چیز می‌رسد.» (ص ۲۵۲)
۷. به نظر می‌آید که منظور نویسنده از آفات طبیعت، چیزی نزدیک به معنای «آفات ناشی از طبیعت تسنانی» است که افراد نجات یافته از آن را توأم با کرامات و تهذیب اخلاقی می‌داند. (ر.ک: کشف المحجوب، ص ۴۳، ۱۷۲ و ۳۱۹)
۸. مسئله شرور، یکی از مهم‌ترین مسائل کلامی است که متفکران و معتقدان به ادیان را متوجه خویش کرده است، چنان‌که بسیاری از متفکران معتقدند که مسئله شر، ایمان دینی را به مخاطره می‌افکند و جدی‌ترین نقد عقلانی بر اعتقاد به وجود خداوند است؛ تا آنجا که هانس کونگ (۱۹۲۳) متأله آلمانی، این مسئله را «پناهگاه الحاد» خوانده است. (On Being a Christian, p. 432)
- مسئله شر دو تقریر عمده دارد: ۱. توجه منطقی به ماهیت شر ۲. توجه به شر به عنوان قرینه‌ای علیه وجود خداوند. منتقدانی که تقریری منطقی از مسئله شر به دست داده‌اند، مدعی‌اند که میان شر و پاره‌ی مدعیات دینی درباره خداوند، ناسازگاری وجود دارد. از نظر منطقی، بین اعتقاد به وجود خدایی که قادر مطلق، عالم مطلق و خیر محض است، از یک سو و وجود شر در جهان، از سوی دیگر، تناقض وجود دارد یعنی اگر خدا علم و قدرت لازم برای از میان برداشتن شر را دارد، و اگر شر منطفا ضرورت ندارد، پس نباید شری وجود داشته باشد. در نتیجه تنها راه دینداران آن است که نشان دهند که این امر منطفا ممکن است. به عبارت دیگر، دینداران باید نشان دهند که گزاره‌های «خدا وجود دارد» و «شر وجود دارد» می‌تواند توأمأ صادق باشند. در میان فیلسوفان خداپاوار معاصر، ائوین پلانتینگا (۱۹۳۲) بیش از همه

برای دفع اتهام ناسازگاری کوشیده است. او در نظریه خود به بحث جهان‌های ممکن نگریسته است و سناریوی کوتاهی درباره نسبت میان اختیار انسان و قدرت مطلق خداوند تدوین کرده است. از دیدگاه او، جهانی که واجد مخلوقات حقیقتاً مختار است، به شرط یکی بودن سایر وجوه، ارزشمندتر از جهانی است که مطلقاً فاقد مخلوقات مختار است. وقتی خداوند مخلوقات مختار می‌آفریند، نمی‌تواند آن‌ها را وادار کند که فقط فعلی صواب انجام دهند، زیرا اگر چنین کند، آن مخلوقات دیگر به معنای واقعی مختار نخواهند بود. یعنی فعل صواب را مختارانه انجام نخواهند داد؛ بنابراین، لازمه خلق مخلوقاتی که بر انجام خیر اخلاقی قادرند، آن است که خداوند آن مخلوقات را به انجام شر اخلاقی هم قادر بیافریند، و خداوند نمی‌تواند به مخلوقات اختیار شر را ببخشد، اما در عین حال، آن‌ها را از ارتکاب شر باز دارد. به این ترتیب، مدعیات منتقدان باطل می‌شود.

در مسئله شر به قرینه، بحث بر سر ناسازگاری مدعیات دینی نیست، بلکه بر سر ناپذیرفتنی بودن آن‌هاست. پرسشی که مطرح می‌شود، این است که آیا اعتقادات دینی می‌توانند برای وجود شر در عالم تبیینی خریدند فراهم آورند؟ عدلای معتقدند که با توجه به وجود شر، وجود خدا امری نامحتمل است. بسیاری از چیزهایی که در قلمرو تجربه متعارف ما قرار دارند، محصول فرآیندهای مکانیکی اند نه محصول خلقت الهی؛ بنابراین، احتمال اینکه عالم محصول فرآیندی مکانیکی باشد، بالاست. بر طبق این نظریه، در چارچوب تفسیر دینی، نمی‌توان وجود شر را تبیین کرد. به نظر این مستقدان، نفس وجود شر در عالم، اعتقاد دینی را متزلزل نمی‌کند، زیرا برای پاره‌ای از شرور می‌توان تبیین خریدند ارائه کرد. آنچه در بادی امر، قرینای علیه خداوند به شمار می‌آید، شروری هستند که در چارچوب اعتقادات دینی، تبیینی مقنع نمی‌یابند. (God, Freedom and Evil, p. 10)

۹. بودا در نظام فکری خویش، جهان هستی را ناخوشایند و رنج‌آمیز تلقی می‌کند که از این رنج با لفظ دوکه (Duhkha) یاد شده است. فلسفه وی در برابر شیوه‌های فکری‌ای که جهان هستی را «نظام احسن» می‌پندارند، بدبینانه می‌کند. به هر روی، وی هشت حقیقت شریف را برای رهایی از رنج جهان و اسارت چرخه سمسارا پیشنهاد می‌کند که عبارت‌اند از: ۱. دیدگاه صواب ۲. قصد درست ۳. سخن صحیح ۴. عمل شایسته ۵. امرار معاش پاک ۶. کوشش درست ۷. توجه درست ۸. تمرکز درست. (آیین بودا، ص ۶۳-۶۵)

۱۰. در باب اثبات علم می‌نویسد: «حاتم اصم گفت، رضی الله عنه: چهار علم اختیار کردم از همه عالم برستم. گفتند: کدام است؟» پاسخ وی می‌تواند این‌گونه خلاصه شود: ۱. درک حقی که از خدای متعال بر بنده است و باید ادا شود. ۲. رضا دادن به رزق مقسوم ۳. غافل نبودن از مرگ ۴. پرهیز از گناه در محضر خداوند. (کشف المحجوب، ص ۲۰)

۱۱. و فی الجملة بلا نام رنجی باشد که بر دل و تن مؤمن پیدا شود که حقیقت آن نعمت بود، و به حکم آن که سر آن بر بنده پوشیده باشد، با احتمال کردن آلام آن وی را از آن ثواب باشد. (کشف المحجوب، ص ۵۶۵)

۱۲. این همان اندیشه‌ای است که شیخ ابوالحسن خرقانی در باب آن فرماید: «اگر از ترکستان تا بلاد روم خسی در پای کسی رود، من هستم که رنج می‌کنم.» (مشتاقی و مهجوری، ص ۲۸)

منابع

- آیین بودا؛ بردنی هوکینز، محمدرضا بدیعی، ج ۱، امیر کبیر، تهران ۱۳۸۰.
- *الانسان الکامل*؛ عزیزالدین بن محمد نسفی، به اهتمام ماریژان مونه، ج ۹، طهوری، تهران ۱۳۸۸.
- بانگ آب؛ سودابه کریمی، ج ۱، شور، تهران ۱۳۸۴.
- بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین پور (دردهای پنهانی)، مصطفی گرجی، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۸۷.
- جهان و آملات فیلسوف؛ آرتور شوپنهاور، رضا ونی یاری، ج ۲، مرکز، تهران ۱۳۸۷.
- در جست‌وجوی امر قدسی؛ سید حسین نصر، سید مصطفی شهرآیینی، ج ۴، بی‌نا، تهران ۱۳۸۷.
- درد از کجا، رنج از کجا؛ مصطفی ملکیان، مجله هفت آسمان، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۸۳.
- دفتر عقل و آیت عشق؛ غلام حسین ابراهیمی دینانی، ج ۱، طرح نو، تهران ۱۳۸۳.
- رساله قشیریه؛ عبدالکریم هوازن قشیری، ابوعلی حسن ابن احمد عثمانی، بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۷، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۴.
- سنت و سکولاریسم؛ عبد الکریم سروش، ج ۲، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران ۱۳۸۲.
- شرح‌التعرف لمذهب التصوف؛ ابوابراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، محمد روشن، اساطیر، تهران ۱۳۶۳-۱۳۸۷.
- «فواید زبانی شرح‌تعارف»؛ احمد سمیعی گیلانی، فصلنامه نشر دانش، شماره ۷۰ و ۷۱، ۱۳۷۱.
- فیه ما فیه؛ جلال‌الدین محمد بلخی مولانا، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۴، نامک، تهران ۱۳۸۵.
- کشف‌المحجوب؛ علی بن عثمان الجلابی هجویری، محمود عابدی، ج ۳، سروش، تهران ۱۳۸۶.
- کلیات سعدی؛ مصلح بن عبدالله سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، ج ۳، زوار، تهران ۱۳۸۵.
- مشتاقی و مهجوری؛ مصطفی ملکیان، ج ۱، نگاه معاصر، تهران ۱۳۸۵.
- «مفهوم درد و رنج در نگاه شاعران زن معاصر»؛ مصطفی گرجی و دیگران، مجله نقد ادبی، شماره ۹، بهار ۱۳۸۹.
- مهر ماندگار؛ مصطفی ملکیان، ج ۱، نگاه معاصر، تهران ۱۳۸۵.
- هر که را درد است او برده است؛ مصطفی گرجی، ج ۱، جهاد دانشگاهی، تهران ۱۳۸۸.
- «هنر قدسی در فرهنگ ایران»؛ سید حسین نصر و سید محمد آوینی، مجله هنر دینی، شماره ۹، ۱۳۸۰.
- *On Being a Christian*, Hans Kueng, trans. E. Quinn (Garden City, NY, Doubleday, 1976).
- *God, Freedom and Evil*; Alvin Plantinga, New York, Harper & Row, 1974.